

سوژه‌ی سیاسی سمپتوم زمانه‌ای گیج‌سر و تاریک

نقدی بر تئوری‌ها و سیاست‌های فرابیطبقاتی خرده‌بورژوازی رادیکال

خبات مازیار

«خرده‌بورژوازی... بیشتر بر این باور است که شرایط خاص رهایی وی عین شرایط عامی است که نجات جامعه‌ی مدرن و پرهیز از نبرد طبقاتی فقط در قالب آن میسر خواهد بود... ولی این حرف‌ها به گوش دموکرات نمی‌رود، او نماینده‌ی خرده‌بورژوازی است، یعنی نماینده‌ی یک طبقه‌ی میانجی، که همه‌ی تضادهای دو طبقه‌ی رویارو باید در آن تعدیل شود و به همین دلیل تصور می‌کند که وجود شریفاش مافوق هرگونه تخصم طبقاتی است. دموکرات‌ها قبول دارند که با طبقه‌ای ممتاز در برابر خود روبرو هستند، ولی می‌گویند خودشان، به علاوه‌ی بقیه‌ی ملت، همه جزوی از مردم‌اند. و آنچه پیشنهاد می‌کنند، بیانگر حقوق مردم است؛ نفع آن‌ها همانا نفع مردم است. بنابراین پیش از ورود به مبارزه، نیازی به بررسی منافع و موقعیت‌های متفاوت طبقاتی ندارند. نیازی هم ندارند که در مورد مناسب بودن وسایل مبارزه و سواس زیاده از حد نشان دهند. کافی است سربجنبانند تا مردم با همه‌ی منابع تمام نشدنی خویش برخیزند و به جان ستمگران بیفتند... خلاصه اینکه، دموکرات آنچنان موجودی است که از شرم‌آورترین شکست‌ها مثل زمانی که وارد مبارزه می‌شد پاک و منزه بیرون می‌آید، و با اعتقادی تازه به اینکه باید پیروز می‌شد و آن هم نه از این رو که وی و حزب‌اش می‌بایست از دیدگاه سابق خود دست بکشند، بلکه، برعکس، از این جهت که شرایط باید برای پیروزی آماده گردد.»

هژدهم برومر لوئی بناپارت

گام برداشتن سرمایه‌داری به سوی منازل نوینی که به موازات بحران دائمی و ساختاری خویش سطوح و شیوه‌های نوین و دهشتناکی از خشونت و ویرانگری روزافزون را می‌آفریند بیش از هر زمانی تحلیل کلاسیک سوسیالیسم انقلابی را تصدیق می‌کند که جز در پرتو حضور و وجود سوسیالیسم باید برای تجربه نمودن توحشی بی‌انتهای آغوش گشود. اما در غیاب بدیل انقلابی سوسیالیستی و مبارزات پرولتاریای رزمنده، هر از چندگاهی تنها شاهد فوران اعتراضات و ناراضی‌هایی هستیم که تنها بهره‌ی آن پس از فروکش

کردن هیجان اولیه یأس بیشتر توده‌ها، استهلاک شماری از واژگان و امیدهای رادیکال و تداوم و جان گرفتن سرمایه‌داری بوده است. این وضعیت وخیم برای توده‌های کارگر و زحمتکش اما دقیقاً یکی از بهترین زمانه‌های توسعه و ترقی انگلی‌ترین لایه‌های بورژوازی است که امکان آن را یافته در سراسر گیتی به طرفه‌العینی به مدد شبکه جهانی نت و گشودگی مرزهای جهان به روی سرمایه بر فراز دره‌های عظیم شکاف طبقاتی به ثروت‌هایی افسانه‌ای دست یابند. در این میانه با توجه به پولاریزه‌شدن طبقات جامعه روند ریزش بخش‌های هر دم بیشتری از خرده‌بورژوازی به درون پرولتاریا یکی از پدیده‌هایی است که علیرغم افزایش کمی این طبقه همراه با خویش نفوذ و تأثیرات ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی را نیز به دنبال دارد. خرده‌بورژوازی علیرغم تضاد منافع خویش با بورژوازی و ضربات مهلکی که همواره از این طبقه دریافت می‌کند به سبب ماهیت بینابینی خویش و فقدان ثبات و پایداری طبقاتی همواره دارای عناصری ایدئولوژیک از هر دو این طبقات و نیز ایجاد معجون‌های ایدئولوژیک خاص خویش نیز هست که در این ریزش طبقاتی شاهد تزیق آن به درون دیسکورس و جنبش پرولتاریا هستیم.

یکی از نمونه‌وارترین عناصر ایدئولوژی خرده‌بورژوایی باور آن به وجود گونه‌ای منافع عام بشری و هراس آن از درک و پذیرش واقعیت تلخ و تیره و تار وجود و نمود پیکار طبقات است. خرده‌بورژوازی برخلاف نظرگاه پرولتاریا بدان تمایل دارد تا تضادهای طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری را در عوض صف‌آرایی اردوی کار و اردوی سرمایه همچون ستم و لامروتنی اقلیتی ثروتمند و سرمایه‌دار بی‌رحم و خونخوار تلقی کند که مانع از شکوفایی ارزش‌های جهان‌شول انسانی می‌شوند. ارزش‌های عامی که باید به نام و زیر پرچم احیا و نجات آن‌ها به جنگ این غول خونخوار روانه شد. در این راه نیز به واسطه‌ی ماهیت عینی این طبقه که با فردگرایی و انزوای عناصر آن نشان زده شده‌است میلی بنیادین و همیشگی به سوی مبارزات بی‌سازمان و آنارشویستی ماوراء چپی دارد که بیش از آنکه دل در گرو برنامه‌ای جامع و اندیشیده شده برای مبارزه و مراحل آن داشته باشد، بر روی شور و شوق خود خیزش و حماسه‌سرایي از آن سرمایه‌گذاری می‌کند. تصور رمانتیک و شوریده‌ی این طبقه از خصم طبقاتی خویش مانع از آن می‌شود تا در مبارزه‌ای به عظمت در آویختن با دولت سرمایه‌داری و نظم جهانی سرمایه به فکر سازوکارهایی درخور آن باشد و اغلب اینگونه تصور می‌کند که نیات خیر و انقلابی و میزانی از شور و شوق و حتا شانس و بخت و اقبال می‌تواند چون معجزه‌ای زمینی بساط نظم موجود را بر هم بزند.

بنابراین در عوض آنکه برای مواجهه با نظم سرمایه به ارزیابی همه‌جانبه از مبارزات پیشین پرداخته و سازمان‌های مبارزاتی پیشین را ارتقا دهد، نوزاد و لگن و تمامی محتویات را با هم بدور انداخته و به فردگرایانه‌ترین مفاهیم و عزیمت‌گاه‌های مبارزاتی دلخوش می‌کند. از منظر خرده‌بورژوازی ناتوانی کنونی جنبش مبارزاتی پرولتاری نه از ناتوانی و نابسندگی مفهوم کلاسیک حزب انقلابی و تبدیل پیکار عینی

طبقاتی به مبارزه برای به زیرکشیدن نظم سرمایه که از خود وجود مفاهیمی چون حزب، طبقه و تلاش برای انقلاب پرولتاری ناشی می‌شود. بنابراین مسئله‌ی ضعف و نابسندگی مفاهیم و برداشت‌های کلاسیک با وردی جادویی یکسره کنار نهاده می‌شود و جای خود را به مفاهیمی می‌دهد که هر قدر تن دادن به این وضعیت نابسامان دیسکورس و جنبش مبارزات انقلابی است، تلاشی برای ارتقای این مبارزات و حل گره‌های کار نمی‌تواند تلقی شود. اینکه در عوض پرداختن به ترمیم مبارزات سازمان‌یافته‌ی پرولتاری کنونی - که اتفاقاً به لحاظ تاریخی یکی از نقاط برتری مبارزات پرولتاری بر شورش‌های بی‌سازمان و موسمی خرده‌بورژوازی بوده است - ساحت بحث را در عقب‌گردی تاریخی و سیاسی به تأمل در باب سوژه‌ی انقلابی تقلیل دهیم شاید هماهنگ با روح زمانه‌ی سرمایه‌داری در بحران متأخر باشد، شاید سوژه‌ی انقلابی همان موضوع مورد علاقه‌ی خرده‌بورژوازی رادیکال باشد که یکسره با گرایش‌های فردگرایانه و نوع سیاسی‌شدن و انقلابی‌گری فردی و رمانتیک و ایده‌آلیستی این طبقه هماهنگ باشد، شاید سوژه‌ی انقلابی بهترین مفهومی باشد که بتوان به مدد آن در عوض تحلیل دقیق و انضمامی دولت سرمایه‌داری و طبقات درگیر در مبارزه و تکالیف پیش روی مبارزه‌ی انقلابی فرمولی نظری برای گریز از این وظایف و تبدیل همه‌ی مسائل به گونه‌ای فرم غیرتاریخی اتصال امر خاص و امر عام یافت، اما سوژه‌ی انقلابی و سیاسی چپ رادیکال نه روشنگر اوضاع و مسائل زمانه که خود بخشی از سمپتوم‌های وضع موجود و حتا بخشی از دلایل شکست شورش‌های پرشوری است که هر از چندگاهی در جایی از جهان سربر می‌آورد اما در نهایت فرجامی جز تقویت بورژوازی و پرتاب توده‌های پرولتر و زحمت‌کش به قعر یأس و غیرسیاسی شدن نداشته است. خرده‌بورژوازی رادیکال از میدان تحریر به پیاده رو مقابل وال استریت می‌گریزد، از پارک گزی به روبروی پارلمان یونان نقل مکان می‌کند، از ستایش از چاوز به قهرمان سازی از سپراس و سپس فلان و بهمان سیاستمدار چپ ساکن در لابی‌های رئال پولتیک می‌پردازد و پس از هر شکست بی‌آنکه خم به ابرو بیاورد فرمول بارها شکست خورده‌ی خویش را چون حقیقتی خدشه‌ناپذیر بدون هیچ ارزیابی و بازبینی به هر جای ممکن دیگر فرا می‌افکند و هر قدر بیشتر شکست می‌خورد بیشتر ایمان می‌آورد که نه حزب انقلابی و مبارزات سازماندهی شده که اتفاقاً پرهیز از چنین سازوکاری است که در فرصت بعدی مانع از زوال نیروهای انقلابی توده‌ها و امکان پیروزی ای ماندگار، ریشه‌ای و راستین در مقابل دولت سرمایه‌داری است.

انقلاب فرانسه بر دوش "رسته‌ی سوم"ی استوار بود که با توجه به انکشاف نیروهای مولده‌ی آن روزگار ترکیبی بود از دهقانان، کارگران، کسبه و خرده‌فروشان شهری و بورژوازی رو به اعتلا. انقلاب فرانسه به دیکتاتوری بورژوازی، آغاز جایگزینی خرده‌بورژوازی سنتی با خرده‌بورژوازی جدید و گسترش جمعیت کارگران و اهمیت یافتن جایگاه کلیدی این طبقه در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری انجامید. به تدریج

ایده‌های فلسفی عصر روشنگری که از رنه دکارت تا امانوئل کانت روی خردورزی و توان نقادانه‌ی سوژه‌ی اندیشنده - برای فهم و عقلانی‌کردن جهان- حساب باز کرده بود در تحولی قابل درک ترجمان سیاسی خویش را در مبارزات رسته‌ی سوم و سپس در جوانه‌های جنبش نوین کارگری یافت. در ادامه‌ی این روند بود که کارل مارکس و فردریش انگلس با تحلیل بنیادین و ریشه‌ای نظم سرمایه در یافتند پروژه‌ی تغییر جهان موجود رسالتی است که تنها از جنبش رزمنده‌ی پرولتاریا ساختنی است. این جایگاه عینی و ذهنی رزمندگی نه تکلیفی الهی و اسطوره‌ای و یا حتی ضرورتی عقلانی که ثمره‌ی مبارزات پی‌گیر آنان در دل جنبش پرولتاری و ماحصل فهم و تشریح نظم مستقر بود. در تمامی دوران پس از این اکتشاف تاریخی توسط آنان تنها دقیقه‌هایی که نیروهای مبارز به راستی گام‌هایی - هرچند ناتمام و نافرجام- به فراسوی نظم سرمایه برداشته‌اند به مدد جنبش این طبقه بوده است. اما در ادامه با شکست انقلاب اکتبر و بویژه نقش خرده‌بورژوازی در جنبش‌های - اغلب ضداستعماری- جهان سوم، تحلیل طبقاتی جای خود را به تحلیل‌های فراطبقاتی و سیاست آنارشیستی رمانتیکی داد که تصور می‌کند اگر از واقعیت تیره و بیرحم پیکار طبقاتی روی برگرداند و سر در برف توهمات رمانتیک خویش فرو کند، شیخ مبارزه‌ی طبقاتی نیز دست از سر وی برداشته و از جهان رخت برمی‌بندد.

روشنفکران خرده‌بورژوازی چپ رادیکال که علیرغم اذعان خویش به وجود طبقات و نزاع‌های بی‌امان طبقاتی در سرمایه‌داری متأخر مدعی به اشباع رسیدن پتانسیل مبارزاتی این قسم سیاست و جایگزین ساختن آن با مبارزه‌ی فراطبقاتی سوژه‌ی "مردم" است فراموش می‌کند هر قدر در فاصله‌گیری از سنت سوسیالیسم انقلابی موفق بوده در قطع پیوندهای دیرین خویش با استالینیزم - به ارث رسیده از صدر مائو- ناتوان بوده است. این استالین بود که دو دهه پس از انقلاب اکتبر مدعی شد دولت شوروی علیرغم حضور طبقات در درون خویش به قالب فورماسیونی از جامعه فرا رفته است که در آن نه با طبقات به عنوان سوژه‌های سیاسی بلکه با افراد به عنوان شهروند سروکار داریم. حتا این روشنفکران چپ‌گرای خرده‌بورژوا نسبت به استالین از این بابت عقب‌تر قرار می‌گیرند که استالین این شیوه‌ی غریب سوژگی سیاسی را ناشی از دولت خاص شوروی آن روزگار می‌دانست و نه دستاورد جامعه‌ی سرمایه‌داری متأخر که بیش از همیشه نشانه‌های شکاف‌ها و مبارزات طبقاتی از در و دیوار آن بیرون می‌زند. چپ رادیکال در نمی‌یابد که به رسمیت نشناختن محوریت درون ماندگار طبقات و پیکارهای آنان در هسته‌ی مبارزات سیاسی تعیین‌کننده‌ی حیات و ممت نظم سرمایه نه سازه‌ای است نظری و نه خلعتی ستایش‌آمیز که با روی‌گردانی از آن و تن ندادن بدان خودبخود اصل مسئله نیز کن فیکون شده و این خلعت از دوش پرولتاریا چون شاهین‌های اسطوره‌ای باستانی پرواز کرده و مقام سروری را به هرکس که کینه‌ی بیشتری نسبت به نظم موجود ابراز می‌دارد عرضه کند. روشنفکر خرده‌بورژوازی رادیکال واقف نیست فهم نادرست و یا به رسمیت نشناختن

اهمیت و جایگاه تعیین‌کننده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و نیروی طبقه‌ی پرولتاریا نه انتخابی فلسفی و نظرورزانه، که حاصل درک ماهیت و مکانیزم‌های نظم سرمایه است و اشتباه در تخمین جایگاه و اهمیت آن نه به قیمت از رونق افتادن خرید کتاب گروهی از روشنفکران که به هزینه‌ی از دست رفتن فرصت‌های انقلابی، جان و مال و امید میلیون‌ها انسان در سراسر جهان و بدل کردن پرولتاریا به پیاده نظام نظم موجود تمام خواهد شد.

اینکه تئوری‌پردازی درباره‌ی کارگزار انقلاب برای خرده‌بورژوازی رادیکال حتا از مفهوم "خلق" عقب‌نشینی کرده و به تفکر و بحث بر سر سوژه‌ی انقلابی بدل شده است، اینکه بی‌آنکه تحلیل قابل قبولی از این تغییرات گفتمانی انجام شده باشد تنها به چرخش قلمی از سوی یکی از چهره‌های روشنفکری رادیکال همه‌ی سنت پیروز گذشتگان به خاک سپرده می‌شود، اینکه طرح این مفاهیم بدون هیچ ارزیابی از آن‌ها در متن مبارزات دستکم یک دهه‌ی اخیر و نقش این نوع فهم و کنش‌ورزی مبارزاتی در شکست بهار عربی، ناپدید شدن مطلق جنبش‌های تسخیر و عقب‌نشینی تمام و کمال سیریزا روی می‌دهد، اینکه محتوای طبقاتی مبارزه علیه سرمایه‌داری به نوعی اعتراض عام بشری علیه نابرابری و ستم تحویل می‌شود، اینکه شمار عمده‌ای از متفکران خرده‌بورژوازی ضد سرمایه‌داری در عوض گرفتن چکامه‌ی انقلاب از آینده در حال نبش قبر ژاکوبینیسم و دموکراتهای رادیکال قرن نوزدهم هستند، تمامی این‌ها جدا از حقایق گرانسنگ و تأمل‌برانگیزی که در خود دارند بیش از هر چیز دیگری گواهی هستند مکرر بر تفاوت‌های طبقاتی فهم و مفصل‌بندی خرده‌بورژوازی رادیکال از دولت سرمایه و استلزامات مبارزه با این نظم جهانی قدر قدرت. در مقابل این شیوه‌ی فهم و مفصل‌بندی مسائل جهان کنونی است که سوسیالیسم انقلابی باید مسئله‌ی حزب و مبارزات طبقاتی پرولتاری را ضمن نقد این تشعشعات خرده بورژوایی با توجه به مبارزات دو سده‌ی اخیر از نو مورد توجه، بحث و ارزیابی قرار دهد. اگر جنبش انقلابی توده‌های پرولتاری بر آن باشد که برآستی در مقابل طبقه‌ی بورژوازی کماکان شانس برای فعلیت‌بخشی به امکان سوسیالیسم داشته باشد عزیمت‌گاه مبارزه بی‌شک این فهم از جنبش خویش - به مثابه‌ی طبقه‌ی مبارز و محدوده و خصم رفع ناشدنی سرمایه - است که در عوض دنباله‌روی از "خلق"، "مردم" و "سوژه" باید با جدیت و رزمندگی همچون تمامی پیروزی تاریخی علیه سرمایه‌داری سوژه، مردم و خلق را به سوی همراهی و پیروی از پرولتاریا و مبارزات آن جذب کند. وضعیتی که خرده‌بورژوازی عاصی و ناراضی را وادار می‌کند تا به جای دلخوش کردن رمانتیک به شورش‌های کور و عبث خاص خویش در جانب مبارزات نظام‌مند پرولتاری صف‌بندی کنند و روشنفکران این طبقه نیز داوطلبانه به خدمت پیکارهای نظری و تئوریک از نظرگاه پرولتاریا خواهند شتافت.

خرده بورژوازی رادیکال چون همیشه در عوض آنکه اهداف و تکالیف مبارزاتی مشخصی برای خویش ترسیم کند، در جهت خلاف آن به سوی هرچه تیره و تاریک‌تر شدن وضعیت و رازآمیز کردن دیسکورس و نوع کنش و جنبش خویش حرکت می‌کند. بنابراین به جای آنکه با توجه به ماهیت و خصایا خاص خویش لاقابل مطالبات مهم و تعیین‌کننده‌ی دموکراتیکی چون "مجلس مؤسسان" را طرح و به بحث بگذارد - بویژه با توجه به شکست‌هایی چون خزان بهار عربی و نیز همچون راهی برای نجات خواست‌های برابری‌طلبانه خویش و اتصال امر خاص و امر عام - بیش از پیش به سوی به کار بستن ژانر گونی شعاری و شاعرانه حرکت می‌کند که در صورت تداوم روند کنونی در آینده‌ای نه چندان دور تمامی مرزهای شعر و تحلیل و هنر و سیاست را در می‌نوردد و این بار احتمالاً نوع دیگری از رویکرد خطرناک زیبایی‌شناختی کردن سیاست را به رهبری خرده‌بورژوازی رادیکال شاهد خواهیم بود. این نوع از سیاست‌ورزی شاعرانه که حتا اندکی نیز دلمشغول استلزامات و تمهیدات مبارزه‌ی خاص خویش نیز نبوده و تنها با رؤیاهای زیبای روز شورش مکاشفه می‌کند می‌تواند بیش از سابق مبارزات حتا خود این جریانات را به ضد خویش بدل کند و از شکل‌گیری هرگونه اتحاد عمل تاکتیکی با پرولتاریا بر سر موضوعات ضداستبدادی و مشترکی چون حل تکالیف بر زمین مانده‌ی انقلاب بورژوا دموکراتیک در دل انقلاب سوسیالیستی ممانعت به عمل آورد.